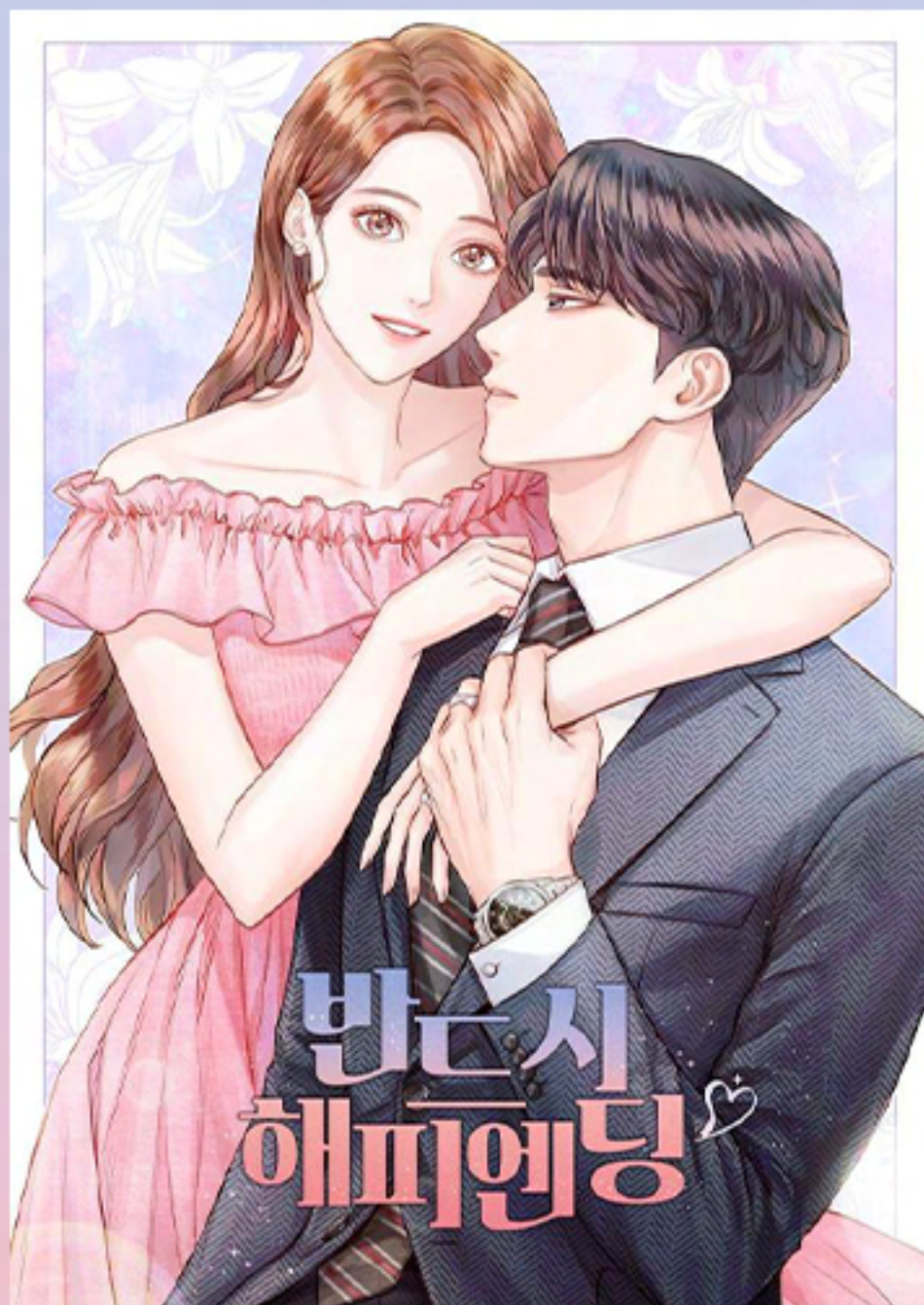




IRISEKAI



T.me/IriSekai



instagram.com/IrisSekai

Vera

مترجم:

Robin

کلینر:

Hades

تایپیست:





چقدر من شما
رو زیاد میبینم،
آقای کانگ سون جه.



درسته.

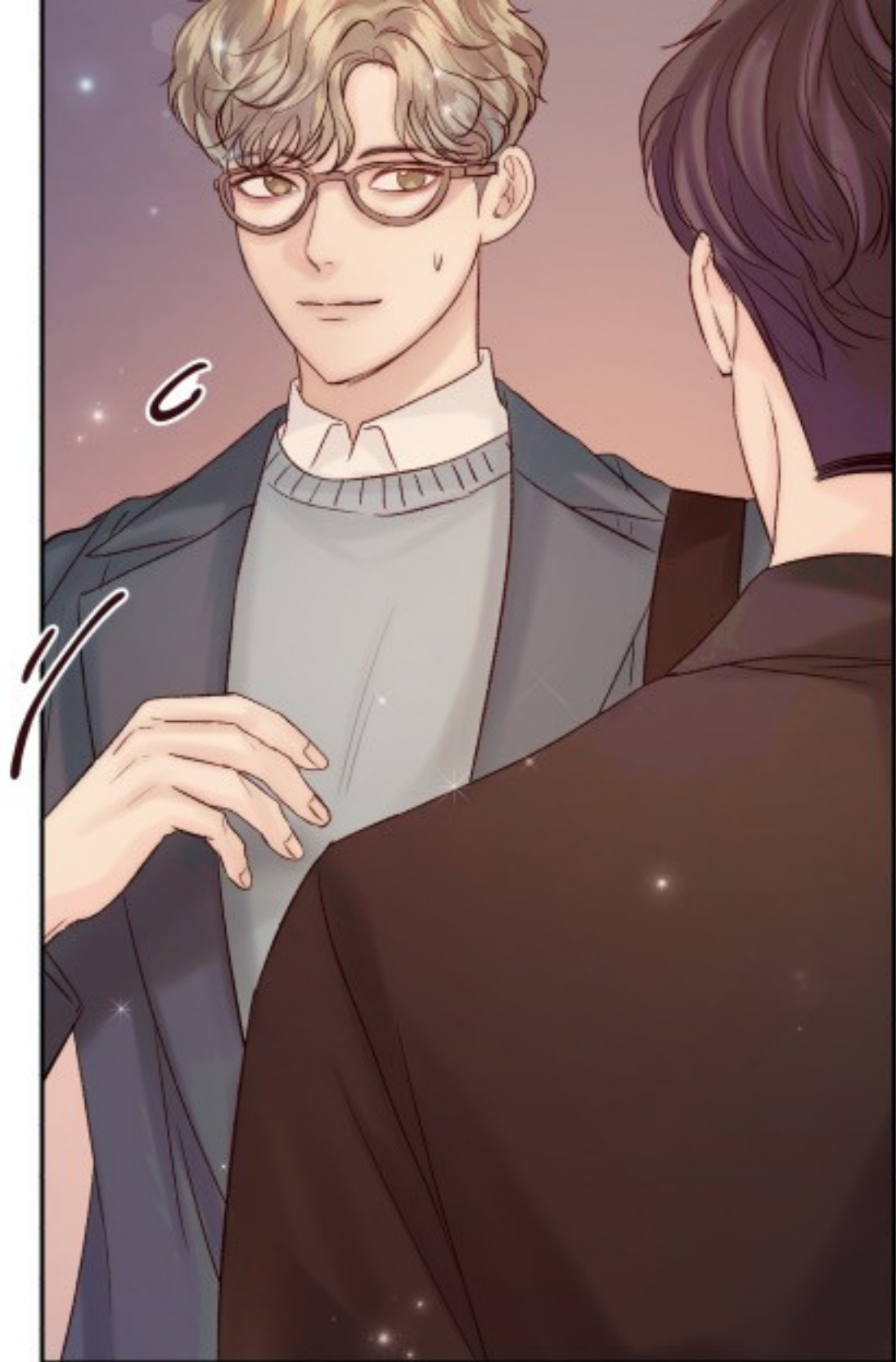


یون وو گفت که
یه سر میره دستشویی
قبل از بیرون اومدن.

헉

بله.

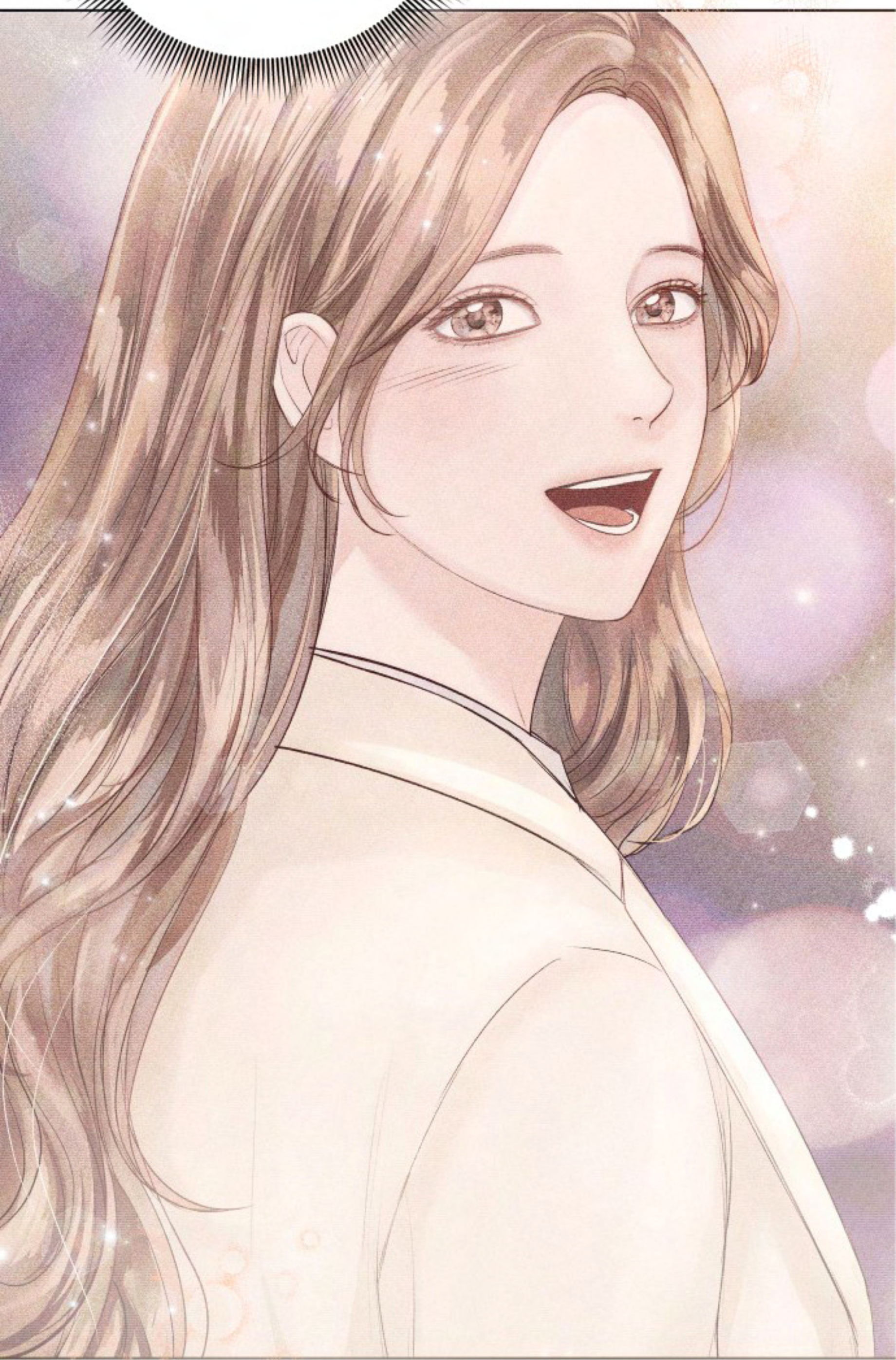






اصلاً ارزشِ خوششم
نمی‌آده

یون وو کسی
نیست که وقتی هنوز
زن منه، با کسی
رابطه داشته باشه.



این مشخصه.

اما این یارو هم
یه چیزیش هست.

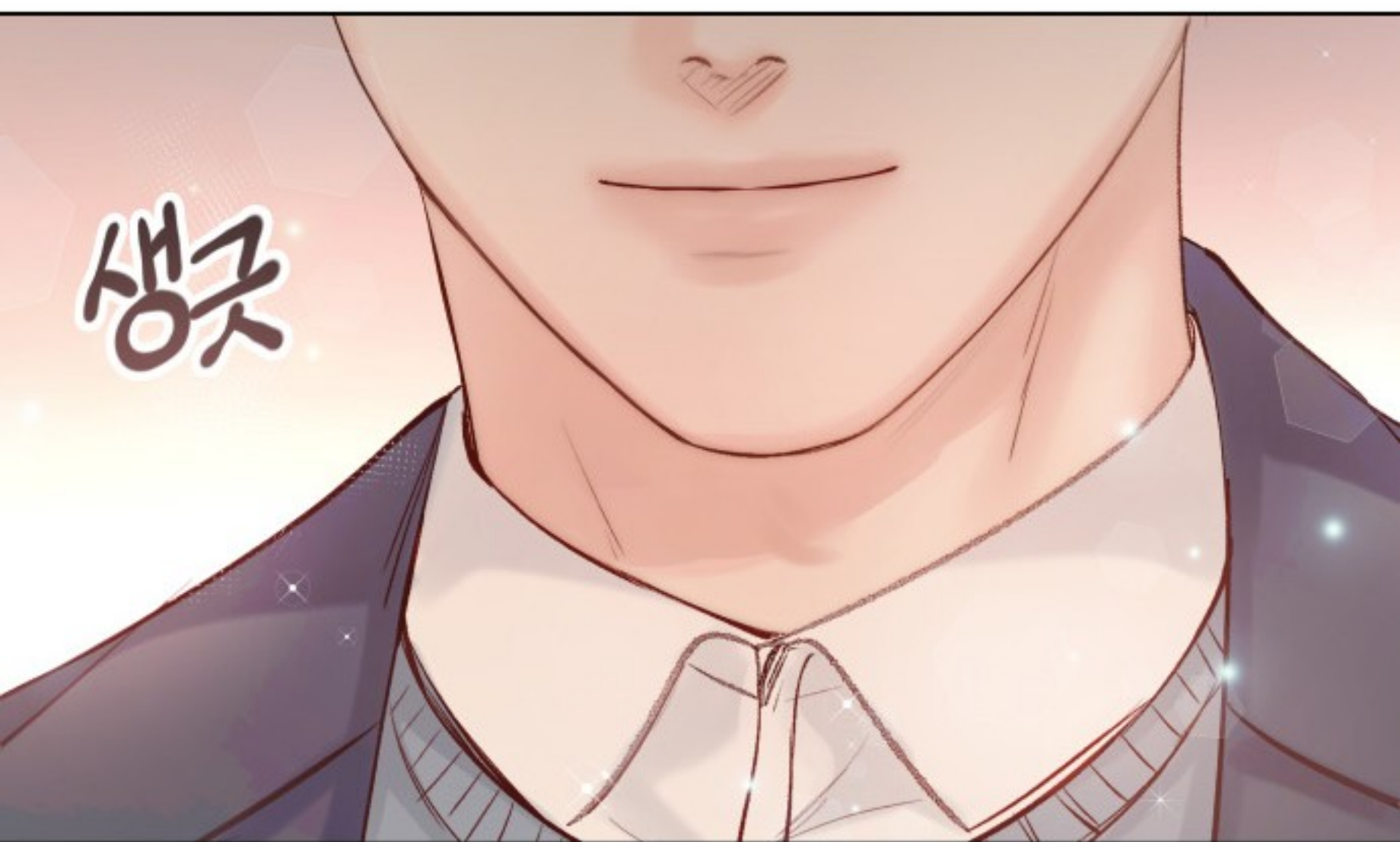
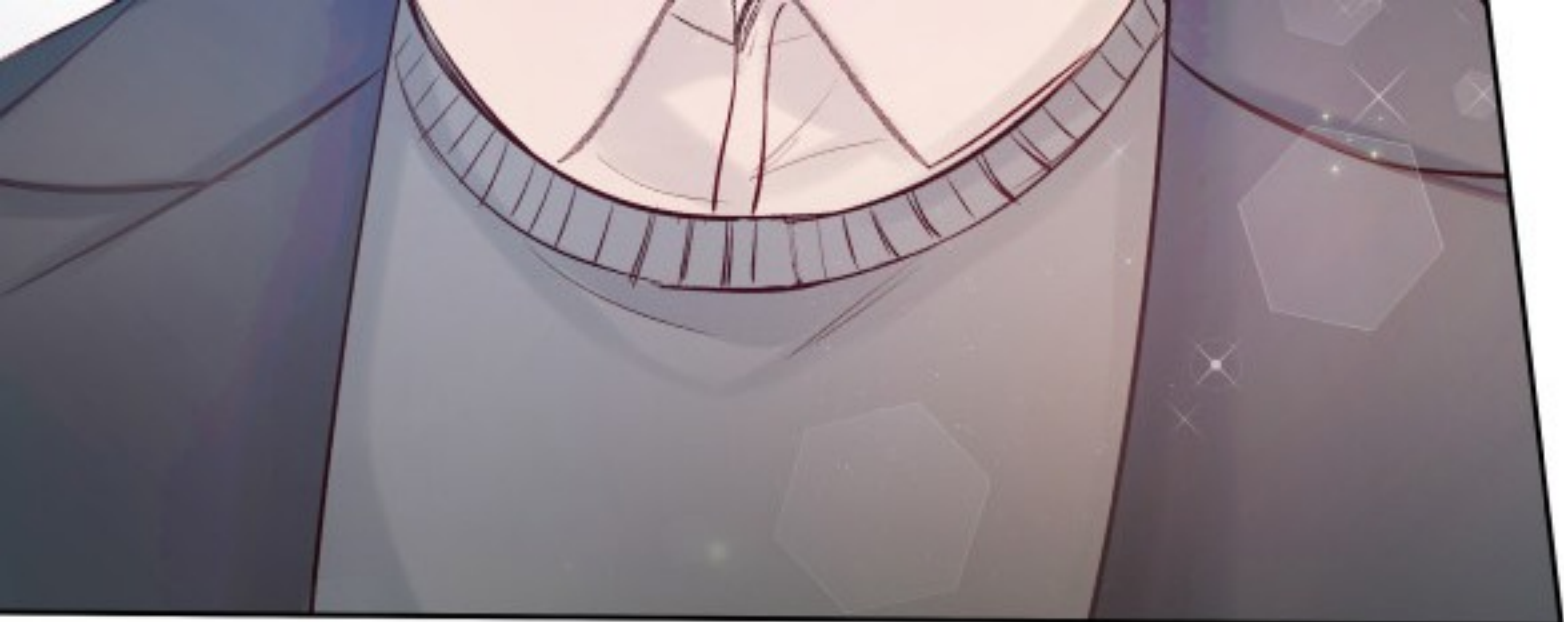


با یون وو
شام خوردین؟

آره.
در حین کارمون شام
هم خوردیم.





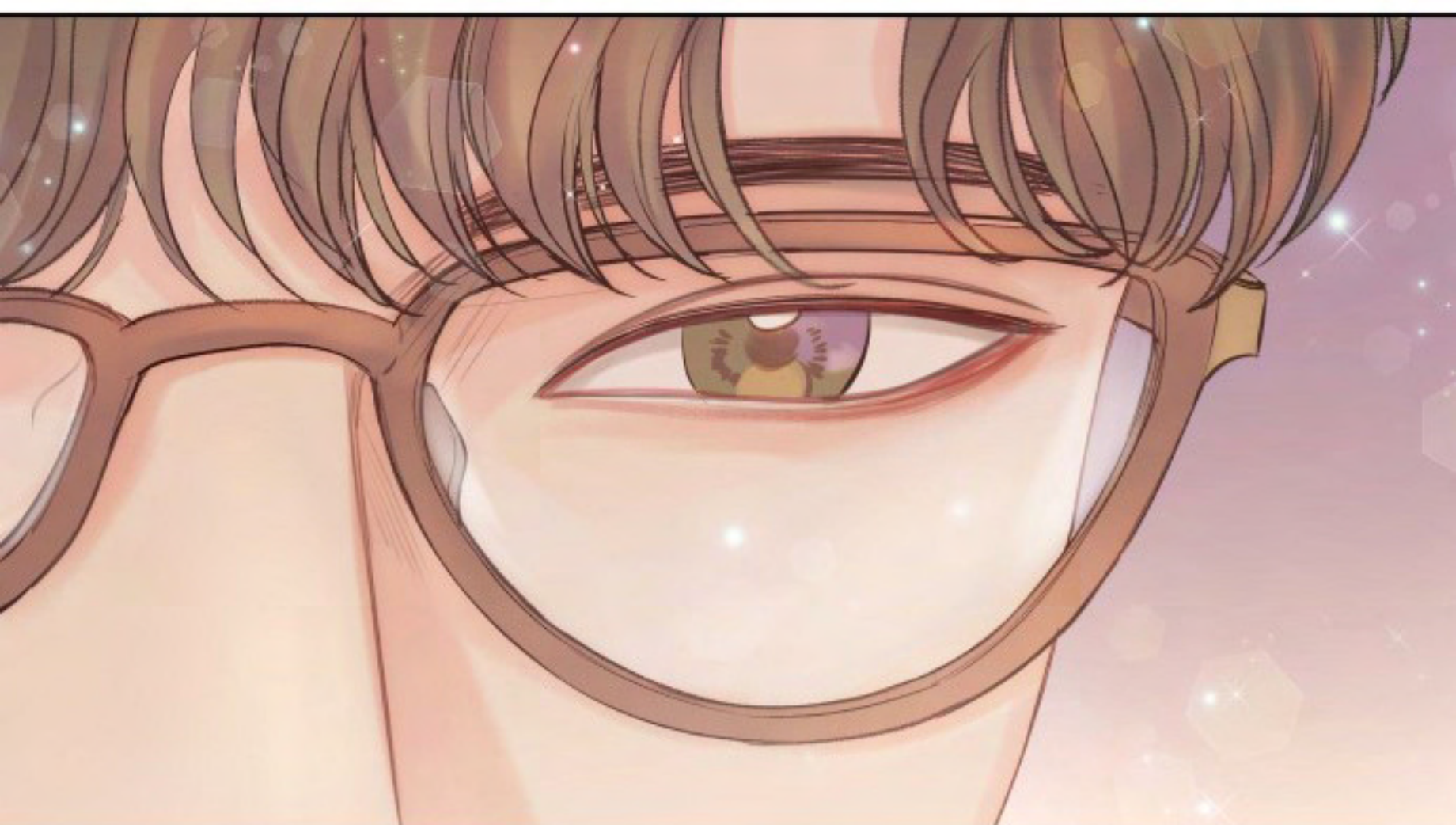


ببخشید اما میتونم
یه سوالی ازتون بپرسم؟



بفرمایین.

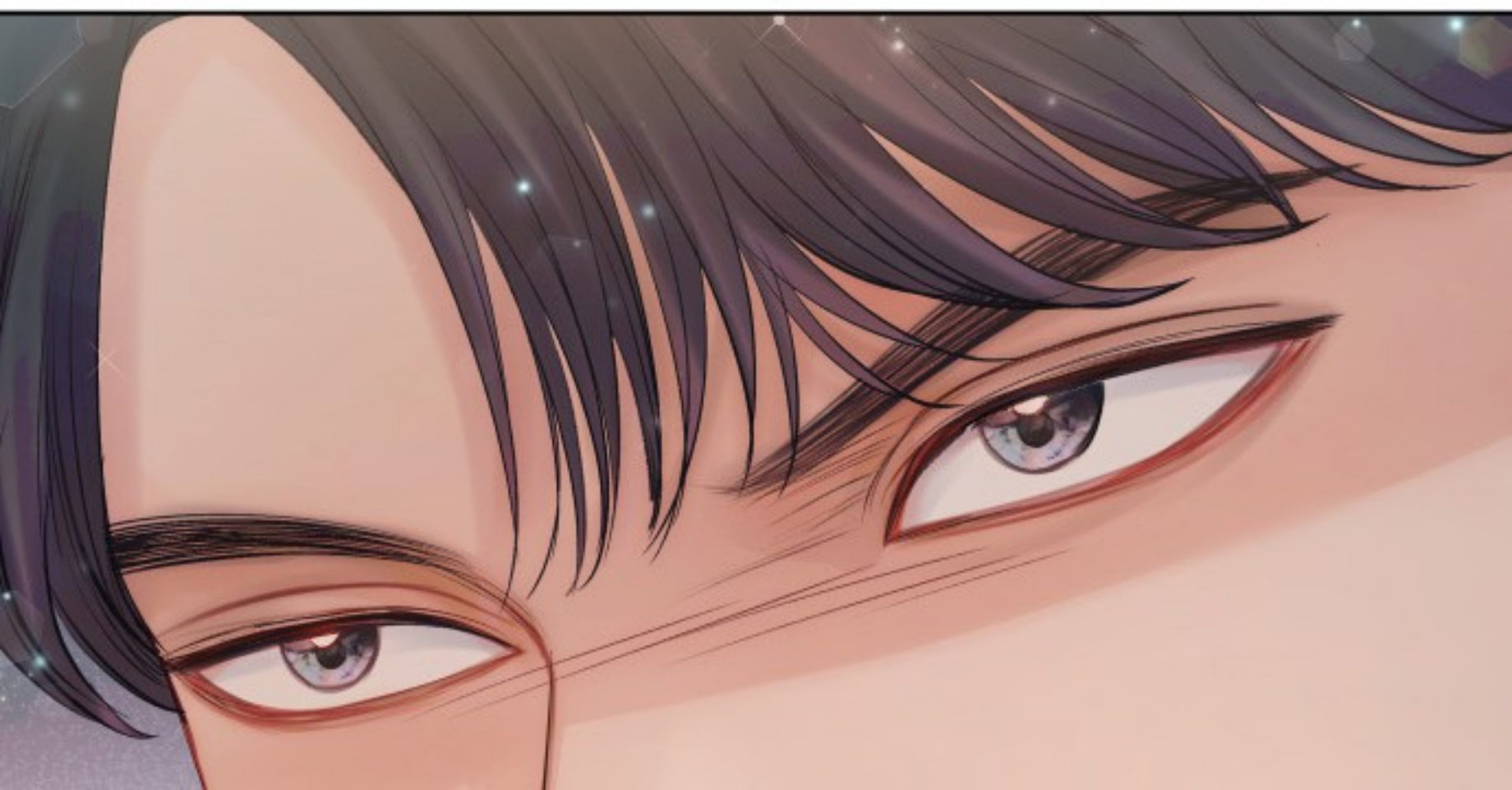




يون وو...

اونو خیلی
دوسش دارین؟





...این یارو
واقعاً چشه؟

از سر حسودی
عصبانی شدم و
اشتباه فکر کردم.

درست مثل اون
چهره





و حالا این سوالش

نه. خیال نمیکنم.



الان چي رو
ميخواي ثابت كني؟



چرا پای پون وو
رو وسط کشیدی؟

A man with dark hair, wearing a dark suit, white shirt, and dark tie, is shown in profile, looking out of a window at night. The background outside the window is a dark purple and blue sky with some light streaks. Inside the room, there are two vertical light fixtures on the left side of the window.

میتونم جوابتونو
بدم،

اما قبلش کنجکاوم
بدونم شما چرا چنین
سوالی میپرسین.

A man with wavy brown hair and glasses, wearing a grey sweater and a dark blazer, is covering his mouth with his hand. He is looking towards a woman with short dark hair, who is seen from the back. They are in a modern interior with warm lighting and large windows.

سوالم بی ادبی بود،
ببخشید.

اما لازمه چیزی رو
بهتون درباره یون وو
بگم.

A close-up of a person's head, possibly the same woman, in a dark, textured environment. The lighting is dramatic, with a bright light source creating a halo effect around the head.

الان میخوای درباره
زن من به من چیزی
بگی؟!



هفته بعد یه
کنفرانسی هست.





یون وو دو ماهه
داره خودشو میکشه
تا برای کنفرانس
آماده بشه،

مخصوصا اینکه خودشم
خیلی براش ذوق داره.

اما چند روز
پیش گفتش که میخواد
بی خیالش بشه

شنیدم گفت که
کارای مهم تری
توی خونه داره.





کنفرانس؟

کارای مهم تر؟





چرا من چیزی
راجع بهشون نمیدونم؟





برای همین یکم
نامید شده بودم.



به این
فکر میکردم کارای
خونه انقدر سنگینه

که میتونه روی
برنامه های بلند مدت
یون وو تاثیر بذاره.



به نظر من، عشق
نباید محدودت کنه.



دو نفری که عاشق هم‌ن،





نباید به کار و
علاقه هم احترام بزارن؟





فکر میکردم،



اگه بیخیال کنفرانسی
بشه که انقدر براش سخت
تلاش کرده،

ممکنه آخرش نتونه...

خودم با یون وو
حرف میزنم.

باید از زیون
مُودش داستانو بشنوم.

کار مَونه رو پهونه
کنه و کُنفرانسی که

اینتقدر پراش تلاش
کرده رو پیخیال شه

حتمایه داستانی این
وسط هست.

امیدوارم چیز دیگه ای
رو از من مخفی نکرده باشه...

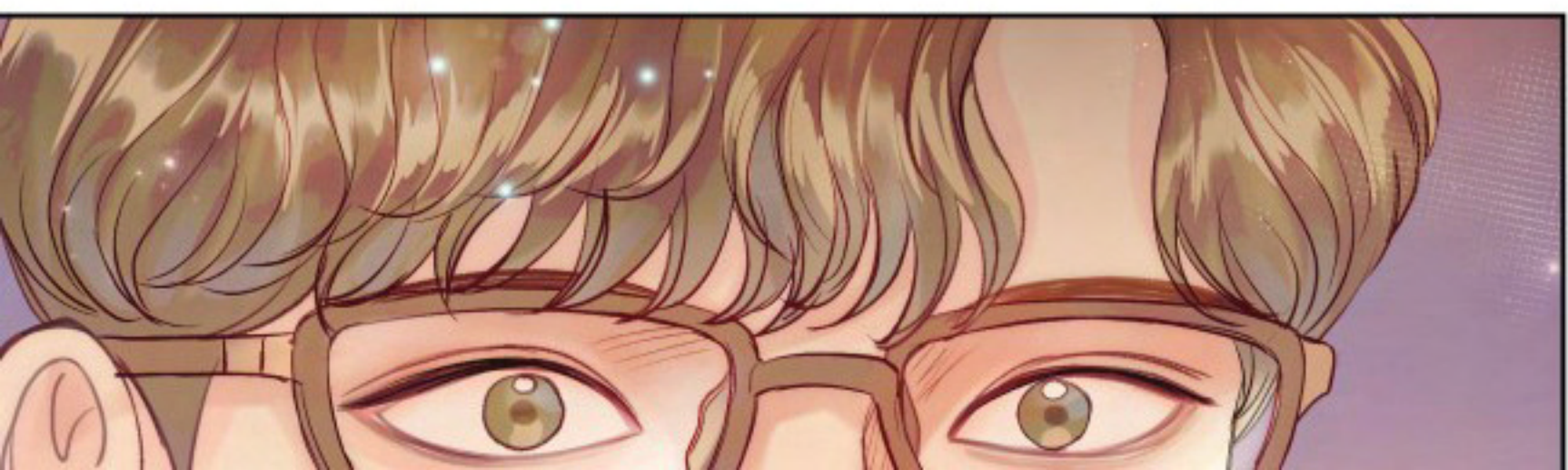


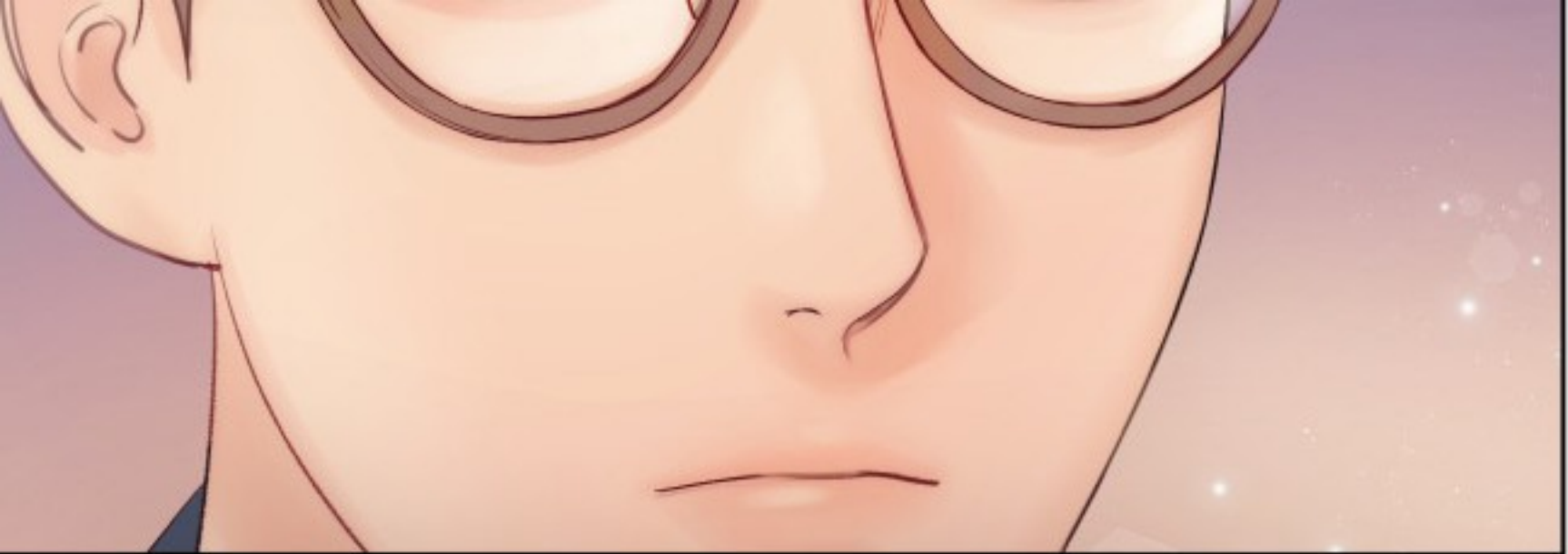


هرچند، اگر یون وو
به دلایل شخصی خودش
نخواهد این کارو انجام بده،



من کاملاً از تصمیمش
حمایت میکنم.





소닉!

멍

치



اه؟

هی جین سونبه...

حالا چرا داد میزنی؟





مخاطب اون "سوئیپه" اش
من پو دم، نه تو!
پکش کنار!



من سوئپه خالی ام!
تو هی چین سوئپه ای!

وقتی پرات عادت میشه که شوهر خودت و
سوئپه صدا کنی، تهش همین میشه!
عادتت رو درست کن!

짜릿

ㅠ_ㅠ..

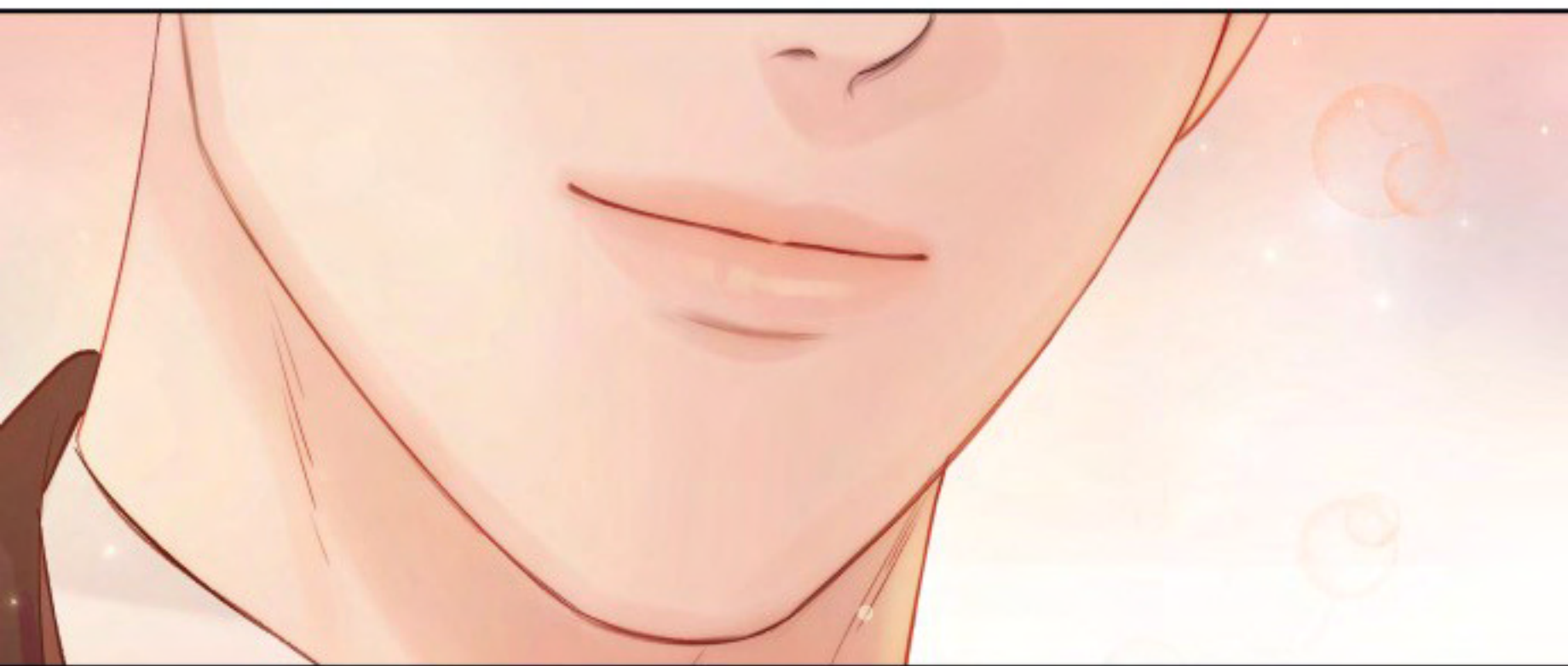
بدبخت شدم...
از این نگاهت میتونم
بفهمم چقدر داری
سرزنشم میکنی.



عز.. یزم.
اومدی؟







يا بریم خونه،
عزیزم.





반드시
해피엔딩♡

각색 불사 그림 재림
원작 플라다



بايد يكم تمرين كنيم.

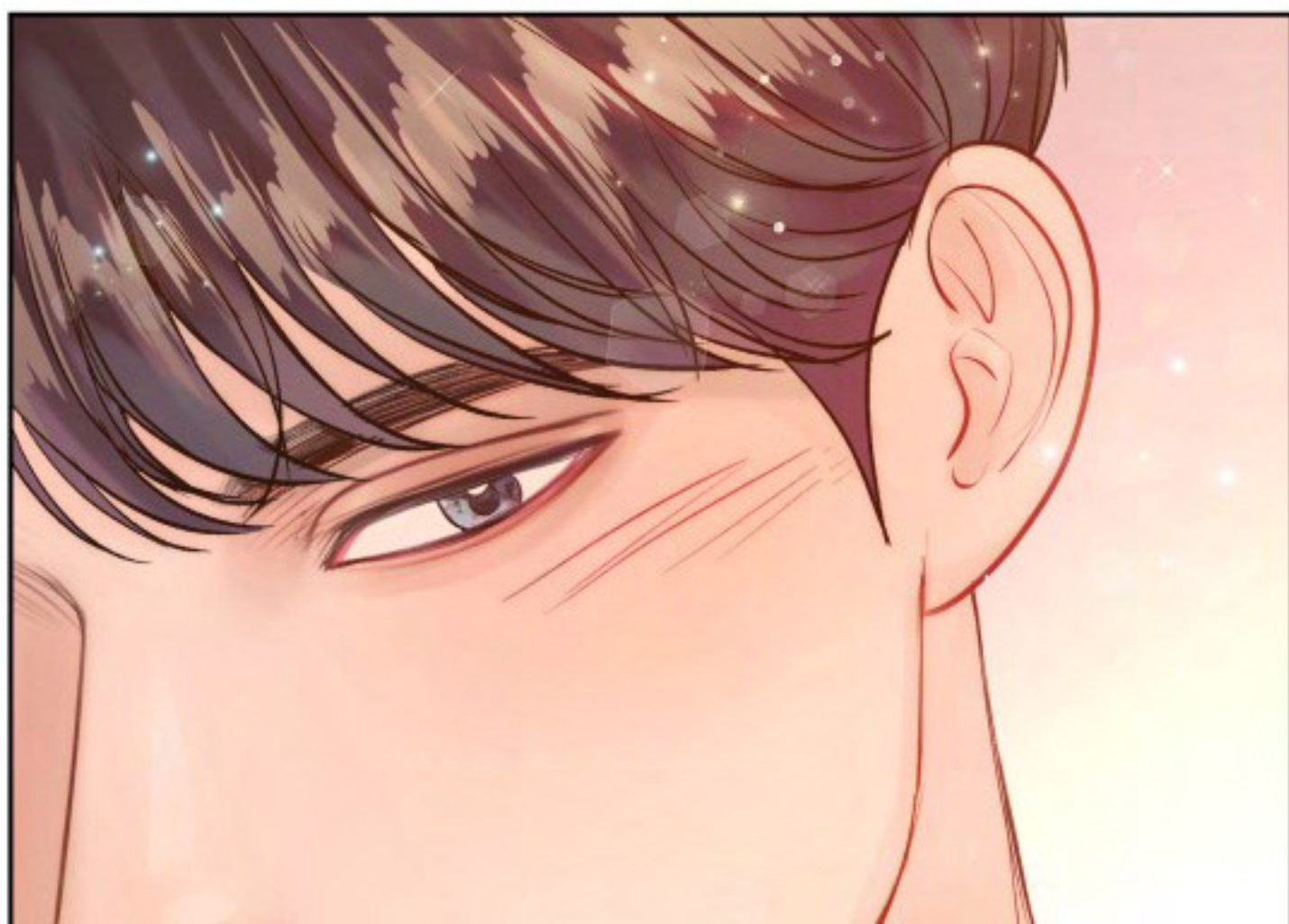


اینجوری بگی "عزیزم"،
ملت فکر میکنن باهم
دشمنی داریم.





میدونم...





خُب، به لطف این
داستان تونستم "عذر میزنم"
ارزش پیشنوم

اما اینچوری دارم
پهش عذر میزنم.

بگذریم،
داستان کنفرانس چیه؟



۱



하



هی جین سونبه
درباره کنفرانس بهت
گفت؟





کیه؟



پنج شنبه، جمعه
و شنبه بعدی.



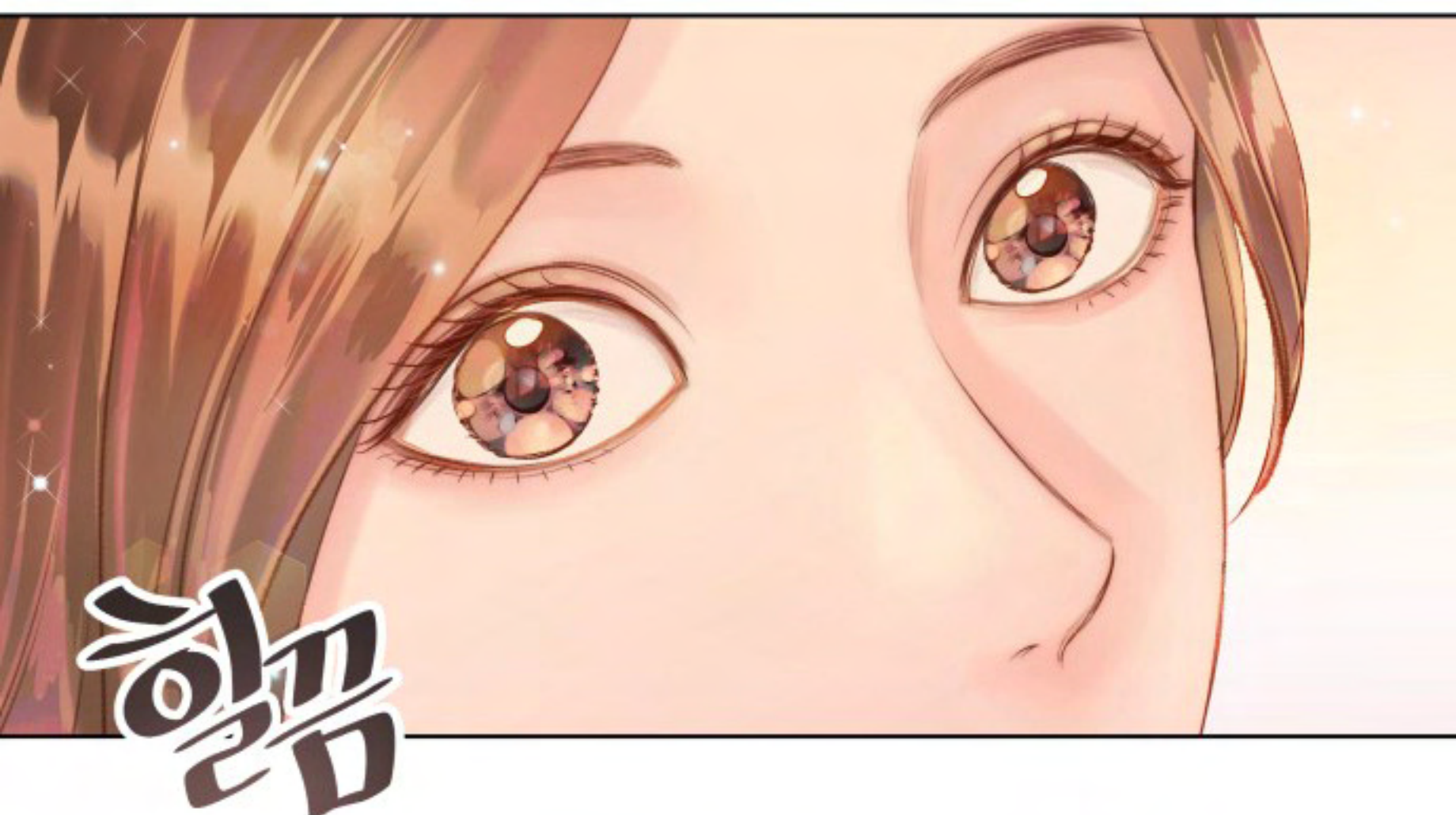
چرا نمیری؟

میگفتش که دوماهی
داستی براش آماده
میشدی.

خب، میدونی...

نمیتونم بهش بگم
نمیخواهم پدرم چون
قبلا به بار رفتم.

البتہ یکم نگران
ہستم کہ بہ چشم استاد
نیام اینجوری، اما...



اما،

الان این چیزا
برام اولویت ندارن.



چی شده؟

چیزه، خوب میدونی...

خلاصه اینکه
نمیتونم برم.

گرفتند

기억뎡



چیو داری ازم
مخفی میکنی؟



مخفی چیه؟

کسی داره اذیت میکنه؟
بگو کیه!

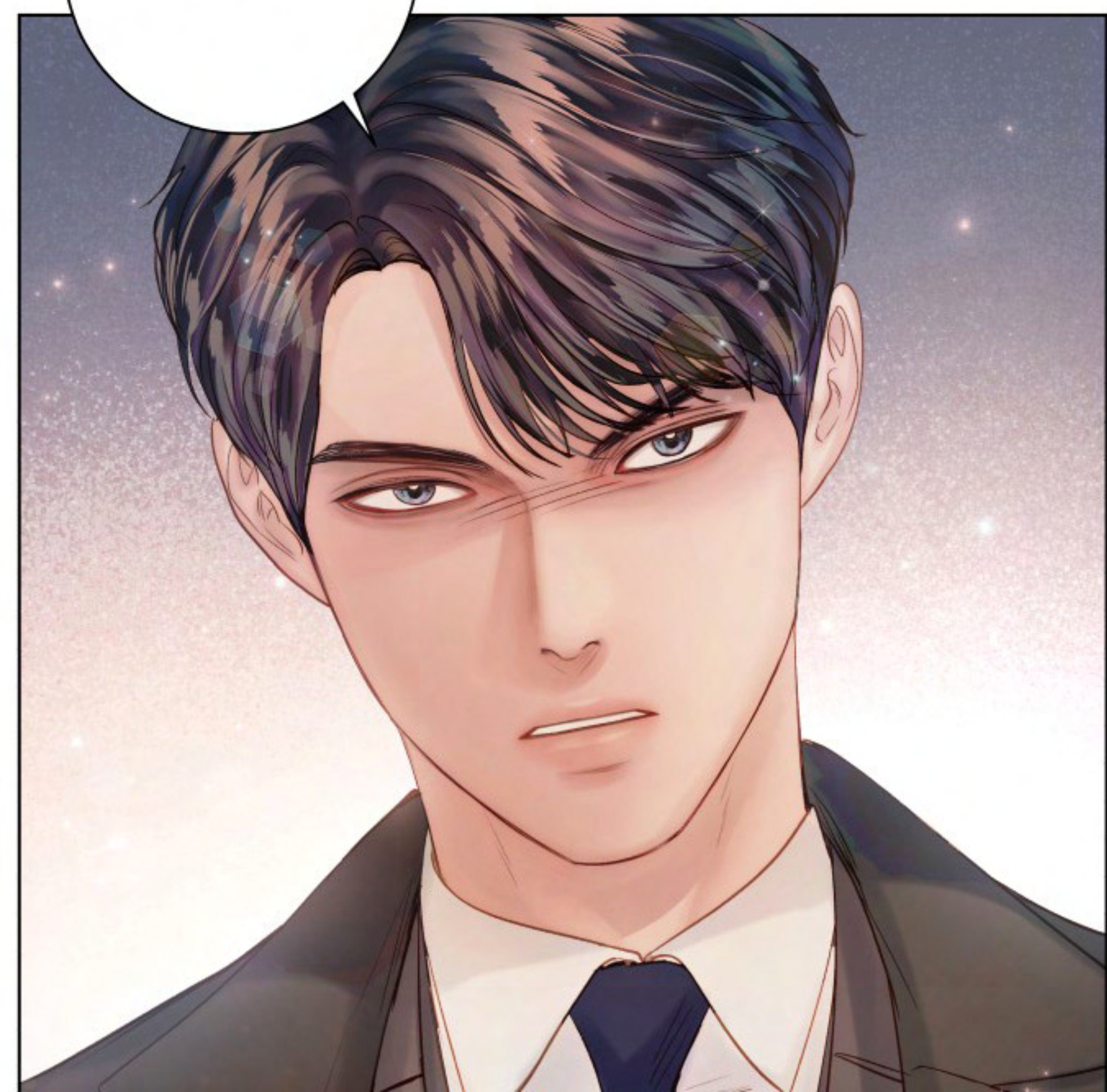


ای



کسی مجبور ت کرده
که کنفرانس نری؟

بگو کیه.



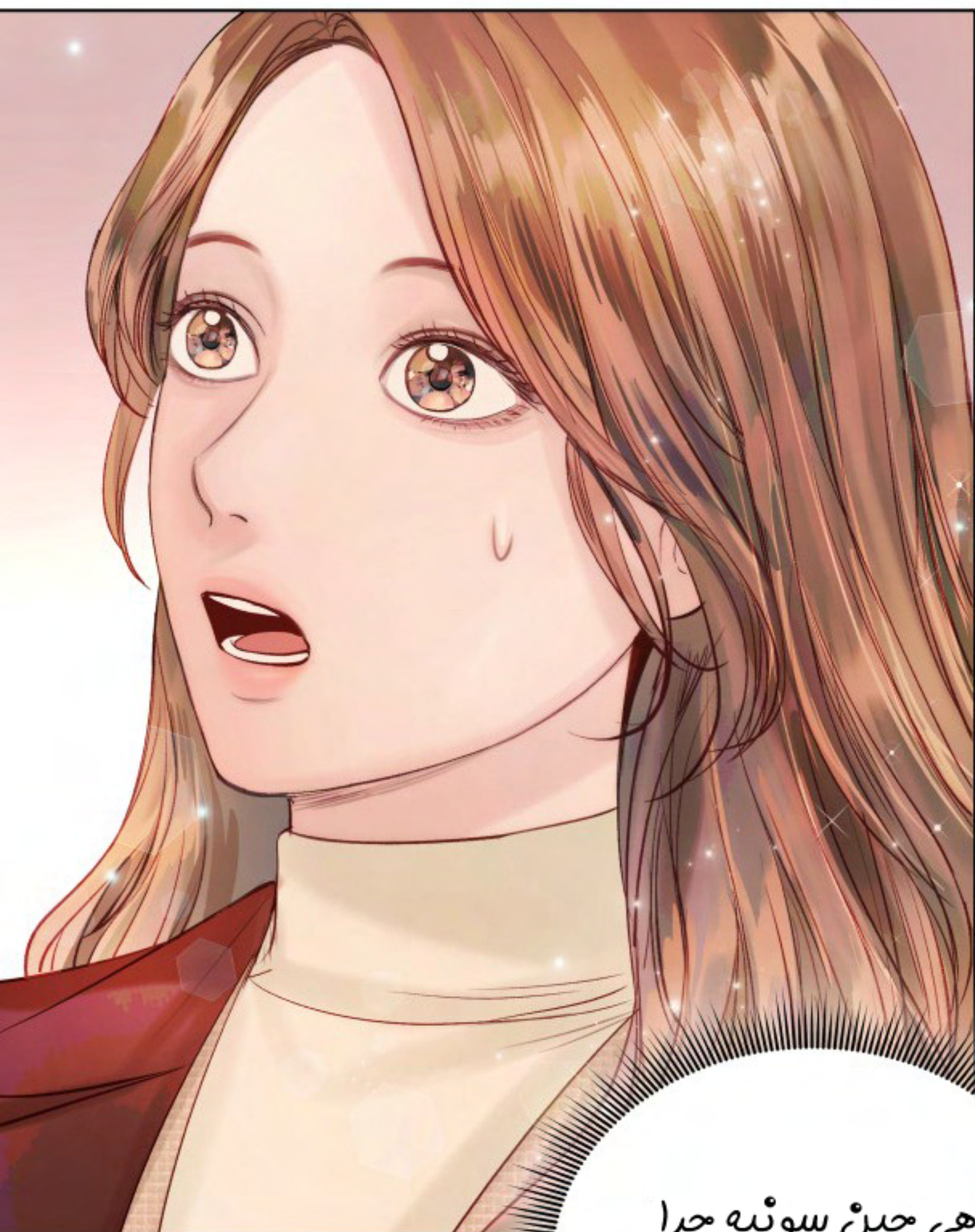


یا من میدونم و
اون استادت.



بابا قضیه اصلا
این حرفا نیست.

پس قضیه چیه؟
اون میگفت کار خونه
رو بهونه کردی.



هی چین سوئپه چرا
چنین حرفی بهش ردی؟



از اون بابت ببخشید،
اما واقعا مهم نیست.

کنفرانس تو بوسانه
و خیلی دوره.

تازه دو شب و
سه روزه برای همین
نمیخوام برم.



TEAM





نمیدونم به چی
فکر میکنی،



اما برای من سلامت
سونبه مهم ترین چیز
تو دنیاست.

برای من چک کردن
سلامت سونبه مهم تر از
اون کنفرانسه.



اما سونبه نمیزاره
چنین کار کوچیکی رو
انجام بدم.



...بخطا من بود؟



الآن... باید بخندم
یا عصبانی شوم؟



اوه.



پس برای چک کردن
سلامت من بیخیال
کنفرانس شدی؟

نه فقط این!



حتی اگه دو سال
تموم هم برای آماده
میشدم، واسه همین قضیه
میزاشتمش کنار!

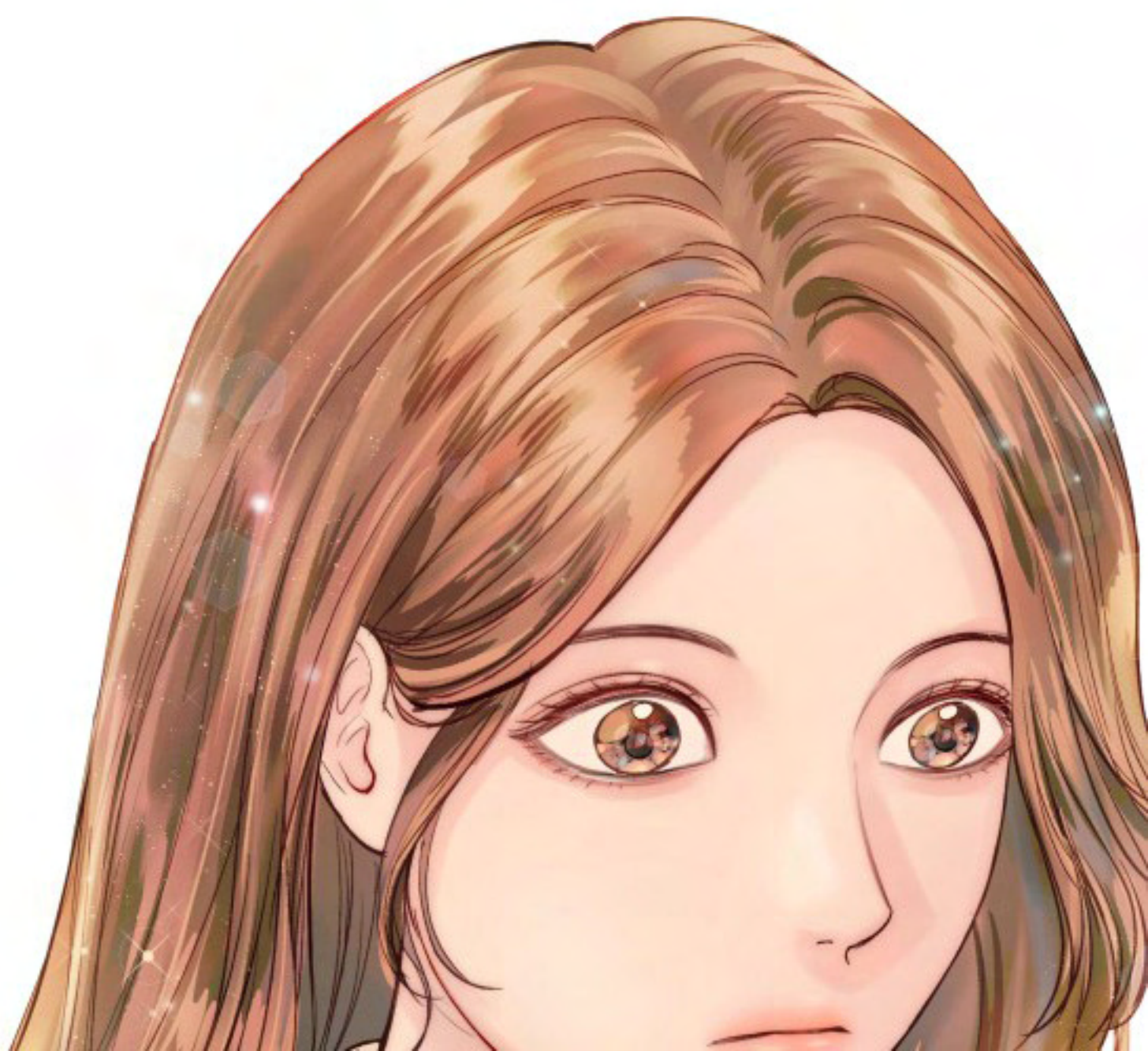
اما الان که سونبه داره
واسه اش مؤاخذه ام میکنه

و!



اصلا دلم نمیخواه
راجع بهش حرف بزنم.
سونه قدرمو نمیدونه.

یا باهم بریم.

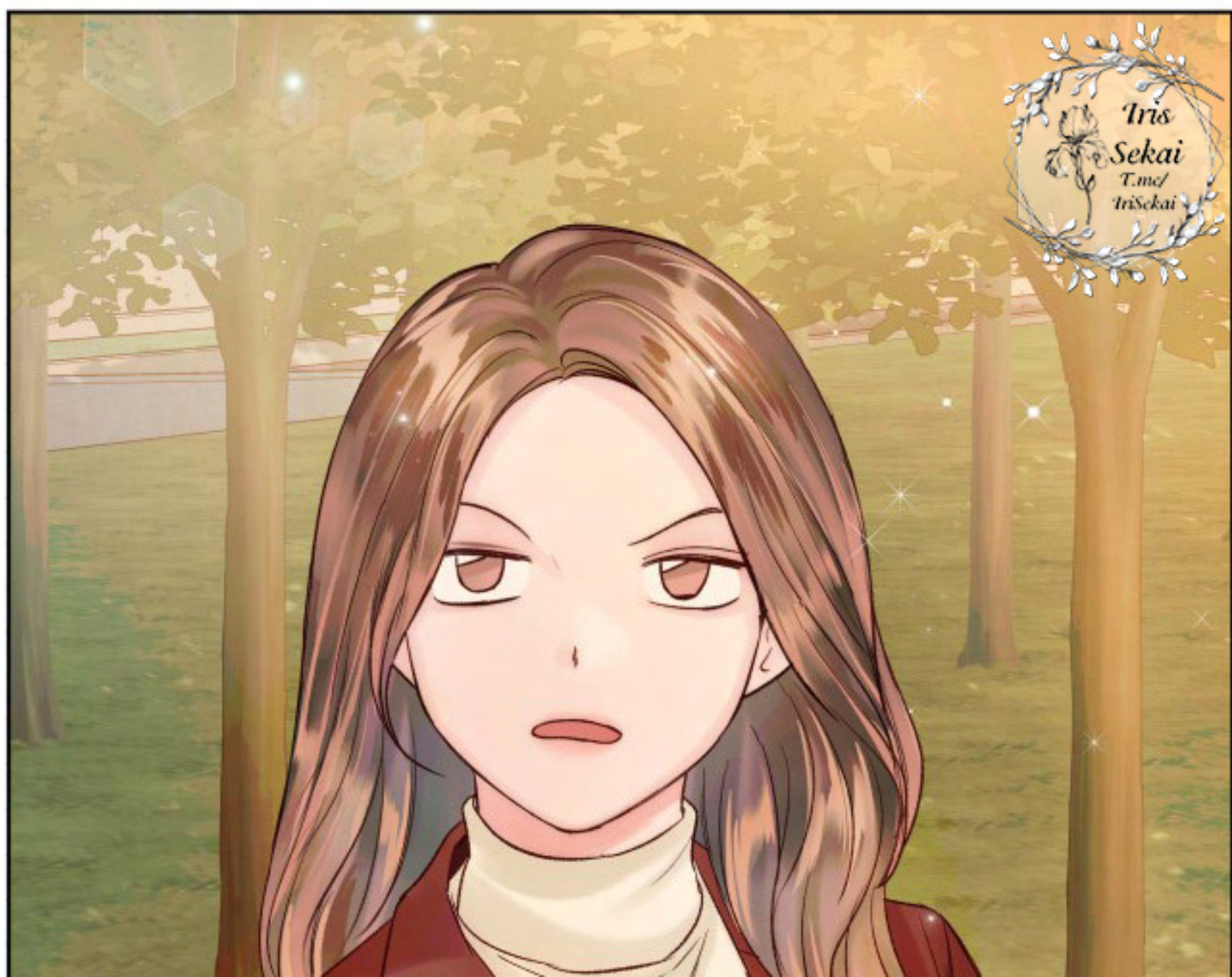








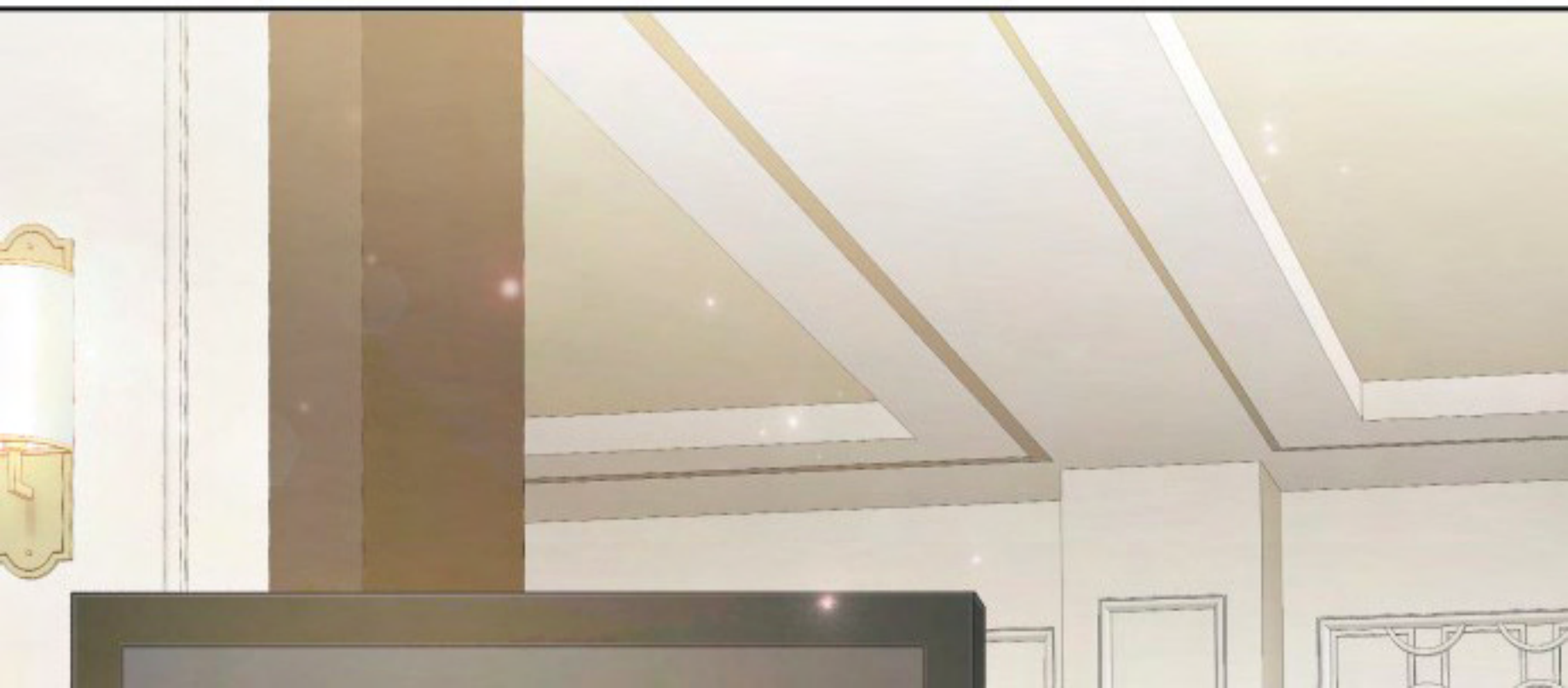
بیا باهم بریم بوسان.





**فکر کردم داره باهام
شوخی میکنه...**

چند روز بعد،
بوسان

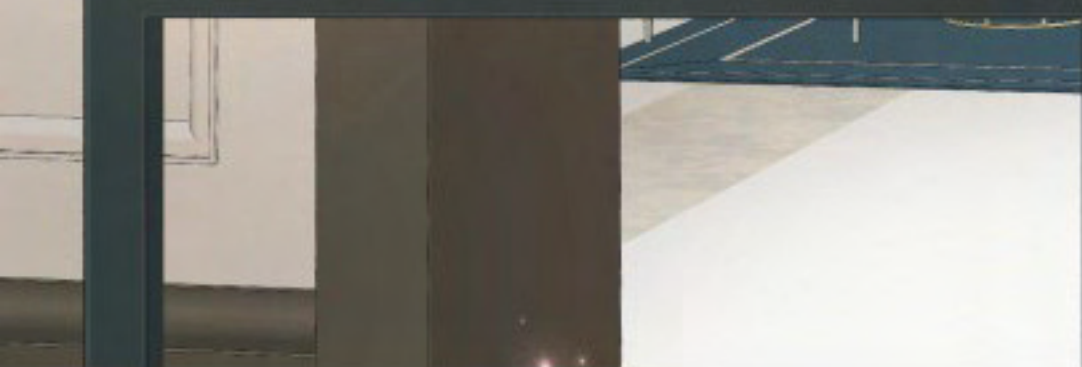


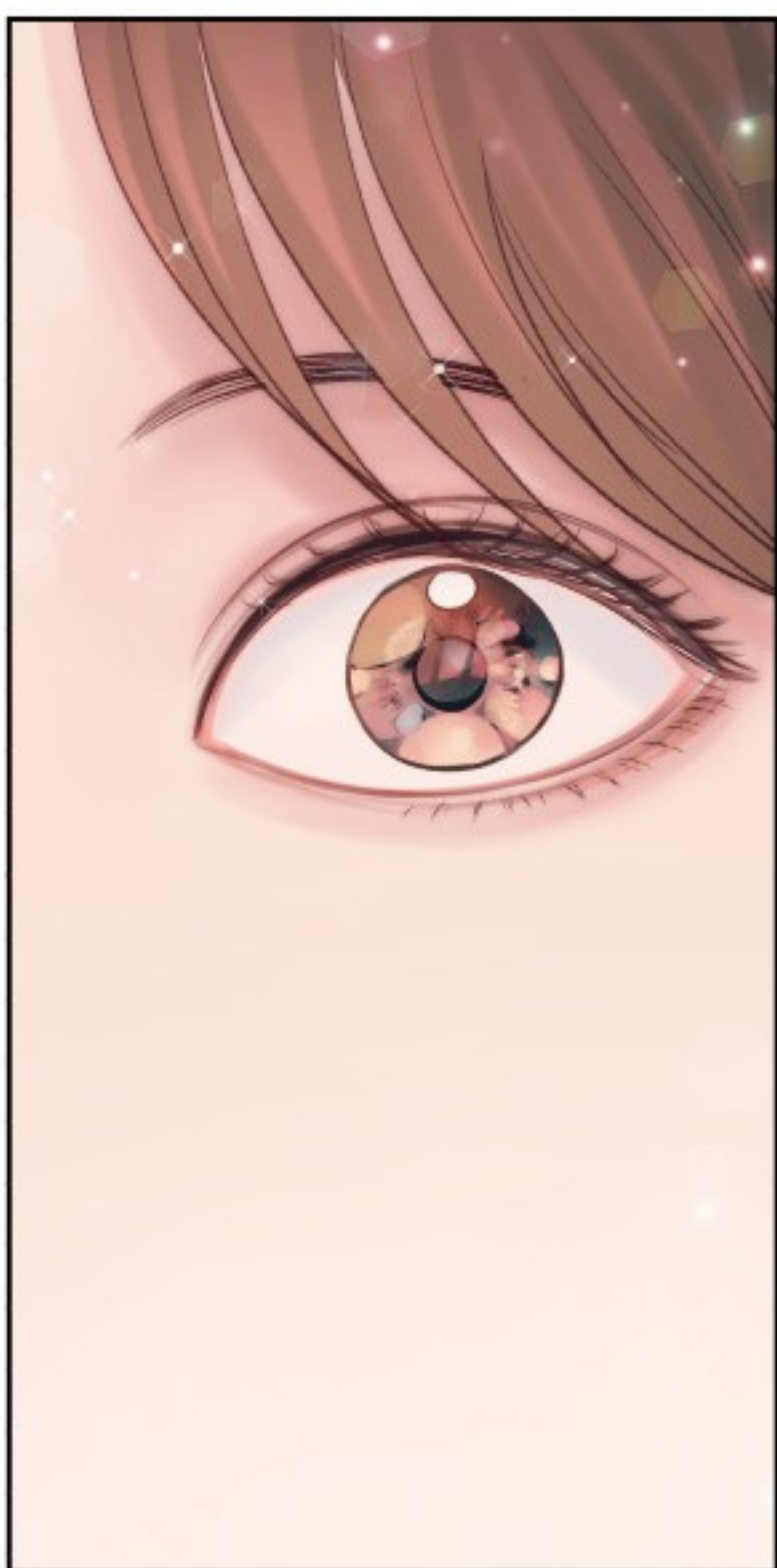
کنفرانس دانشگاهی مطالعه بر
روی افسانه های سنتی
با استفاده از آثار باستانی

توضیحات: روابط بین آثار باستانی
و داستان های خرافه آمیز گذشته



هتل بان هه







اوہ، اون شوہر
لی یون وو ٹہ؟

ایول! شوہرت این
ہمہ راہ باہات اومدہ
تا اینجا؟

شوہرت اذیت نشد
تا اینجا اوردیش؟

ہیدیس: یہ جوری میلن "این ہمہ راہ کشوندی اوردی"
انٹار پیارہ اومدہ!:



싱긋



جدى جدى اومد!

ممنونم که وقت میزارید. 19:29

و داستان های من و همسرم رو دنبال میکنید. 19:30

اما اگه ببینم این داستان جایی کپی شده. 19:31

چه توی همین تلگرام چه جای دیگه ای. 19:31

منتظر عواقب خطرناکش باشید. 19:31